

## طالقانی و نهضت ملی ایران<sup>۱</sup>

در سال‌هایی که مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت در ایران آغاز شده بود، آیت‌الله طالقانی روحانی جوانی بود که نه از امتیاز مرجعیت و افتا برخوردار بود، و نه در عرصه‌ی سیاست چندان نامبردار بود که بتواند نقشی دگرگون‌کننده داشته باشد. با این وصف، وی خود را به کنار نکشید و اعتزال سیاسی پیشه نکرد و به اندازه‌ی نقشی که ممکن بود ایفا کند، و نه به اندازه‌ی توانش، در تعمیق نهضت ملی ایران، اهتمام ورزید. مهم‌ترین نقش وی در این دوران، کوشش برای نزدیک کردن گروه‌ها به یکدیگر و جلوگیری از تفرقه بود؛ همان نقشی که پس از انقلاب اسلامی ایران نیز عهده‌دارش شد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> برگرفته از کتاب «انسانم آرزوست»، نوشته‌ی محمد اسفندیاری، نشر نگاه معاصر، ۱۴۰۰.

<sup>۲</sup> بخشی از سخنرانی آیت‌الله طالقانی در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ بر مزار دکتر مصدق [این بخش از کتاب آقای اسفندیاری نقل نشده است]:  
از کجا ضربه شروع شد. پیش از ضربه خارجی، ضربه از درون خود خوردیم. اینها فقط برای تذکر و بیان واقعیاتی است که موضع و موقع خود را درک کنیم. این به روحیات و نفسیات انسان باز می‌گردد. همان‌طور که انواع میکروب‌ها، پیرامون انسان موجود است ولی همین که بدن علیل شد و زخم و جراحی پیش آمد، از همان جا بیماری نفوذ پیدا می‌کند، در روحیات و افکار انسان هم مساله به همین شکل است.  
عوامل استعمار و استبداد داخلی و جاسوسان اطراف این قدرت‌ها شروع به تفحص کردند و نقطه ضعف‌ها را پیدا کردند. به فدائیان اسلام گفتند شما بودید که این نهضت را پیش بردید. فدائیان می‌گفتند که ما حکومت تامه اسلامی می‌خواهیم. به آنها می‌گفتند دکتر مصدق بی‌دین است یا به دین توجهی ندارد و خواسته‌های شما را نمی‌خواهد انجام دهد. آنها به دکتر مصدق می‌گفتند فدائیان اسلام جوانانی پرشور و تروریست هستند. باید از آنها بپرهیزید و من که خود در این میان می‌خواستم بین این دو تفاهم ایجاد کنم دیدم نمی‌شود. امروز صحبت می‌کردم اما فردا می‌دیدم که دوباره چهره‌ها عوض شده، باز خصومت و توطئه.  
مرحوم دکتر مصدق می‌گفت من نه مرد مدعی حکومت اسلامی هستم نه می‌خواهم همیشه حاکم و نخست‌وزیر شما باشم. مجال دهید و بگذارید تا قضیه نفت را حل کنم. فدائیان اسلام می‌گفتند ما سهم بزرگی داریم و باید خواسته‌های ما را انجام دهی و بدین ترتیب این جناح را جدا کردند. نتوانستیم آن ترکیب، وحدت و نیروی انقلابی مسلحانه را دوباره التیام دهیم. آنها به سویی رفتند.  
دوباره آمدند سراغ مرحوم آیت‌الله کاشانی، باز از راه نفسیات [وارد شدند] که این نهضت از آن توست. دکتر مصدق چه کاره است؟ تمام دنیا به دست توست و جاسوسانی را که ما از نزدیک می‌شناختیم دور آن پیرمرد را گرفتند و او را از مصدق جدا کردند. یادم هست روزی که در بین مردم گفت‌وگو بود که مرحوم آیت‌الله کاشانی از زاهدی حمایت می‌کند و توطئه‌ای در کار است. به تنهایی به منزل ایشان، واقع در پل چوبی رتم. تنها بود، در اتاقی به انتظارش نشستیم. وقتی که آمد ظرف خربزه‌ای در دست داشت، به عنوان تعارف جلو من گرفت، تا خربزه دیدم گفت: «حضرت آیت‌الله دارند زیر پایت پوست خربزه می‌گذارند. مواظب باش!» گفت: نه این طور نیست، حواسم جمع است. گفتم من شما را مرد پاک و مبارزی می‌دانم. مبارزات شما در عراق علیه انگلستان، فراموش ناشدنی است. شما این مزایا و این سوابق را دارید درست متوجه و هوشیار باشید که تفرقه ایجاد نشود، گفت که خاطرتان جمع باشد!

با همین مسائل جزئی و خصلتها و غرورها؛ پناه بر خدا از غرورها، و هوای نفس. همان‌طور که ما معتقدیم که شیطان از نقطه ضعف انسان شروع می‌کند. یکی مال دوست است. یکی شهوت دارد. یکی جاه طلب است. همان‌گونه شیاطین که مظهر شیاطین درونی هستند، جاسوسان و کارکشته‌ها، دور افراد و گروه‌هایی کردند که بابا تو این چنین هستی، نهضت مال توست، سهم بزرگ از آن توست این بیچاره را بادش می‌کنند و خام می‌کنند و آن دیگری را هم همین‌طور و آنها را مقابل همدیگر قرار می‌دهند.

[...] چند روز پیش در ملاقاتی با آیت‌الله خمینی، گفتم باور می‌کردید این انقلاب را؟ گفتند نه والله. ایشان این پیروزی را معجزه می‌دانستند، بیایید این اعجاز را قدر بدانیم و آینده‌نگر باشیم. با هم مخالفیم، [اما] صحبت و یکدیگر را قانع می‌کنیم (ادامه در صفحه بعد)

پس از اینکه نهضت ملی شکل گرفت و چند گام به پیش رفت، اختلافات داخلی آغاز شد: مصدق و جبهه‌ی ملی در یک سو، آیت‌الله کاشانی و حسین مکی و مظفر بقایی در سوی دیگر، و نواب صفوی و فداییان اسلام نیز در سوی سوم. با اینکه کاشانی پیشکسوت بود و به منزله‌ی استاد طالقانی، و با اینکه نواب صفوی دوستدار طالقانی بود، اما این روابط معیارِ مشی سیاسی طالقانی قرار نگرفت. او راه مصدق را برگزید و به جانبداری از پیشوای نهضت ملی پرداخت و ضمن احترام به کاشانی و التفات به نواب صفوی، از کند رفتن یکی و تند رفتن دیگری انتقاد می‌کرد. با وجود این، وی کور مرید یک جریان و ستیهنده با جریان دیگر نبود و آنقدر تسامح داشت که همه‌ی مبارزان را بر تابد و با آن‌ها گفتگو کند.

طالقانی، مصدق را رهیار مدرّس و شخصیتی ملی و دینی می‌دانست و حمایت از او را بر خود لازم می‌گفت: در آن دوره‌ای که دو قدرت بزرگ روس و انگلیس در کشور ما راه نفوذ و راه پایگاه‌ها را می‌جستند، عده‌ای در هیئت حاکمه طرفدار روس بودند و عده‌ای طرفدار انگلیس. در این بین، حقی که ملحوظ نمی‌شد و چهره‌ای که به چشم نمی‌آمد، مردم ایران بود.

---

(ادامه از صفحه قبل) ولی در اصل سرنوشت باید وحدت‌نظر داشته باشیم. از خودخواهی برون بیایید. امیدوارم لطف خدا و همت والای شما ملت عزیز همیشه شامل حال ما باشد. ما می‌میریم ولی تاریخ و مسئولیت ما نسبت به نسل آینده باقی می‌ماند. یکی از ویژگی‌های دکتر مصدق تضاد روحی و اخلاقی وی بود. مرحوم دکتر مصدق در مقابل ملت مثل خاک خضوع می‌کرد. ولی همین پیرمرد در مقابل مردم در مجلس و در خانه‌اش، این‌طور خاضع بود، در مقابل آن استعمار قوی انگلیس با آن رعب و سیطره‌اش، مثل شیر می‌غرید.

حالا رسیده‌ایم به یک سرفصل تاریخی. دولتی داریم، نمی‌توانیم به این دولت سوءسابقه و سوءنظر بدهیم. همان‌طور که دکتر مصدق با همه دشمن‌هایی که داشت، دشمنی‌هایی که داشت، در این مسیر پنجاه سال با اینکه از طبقه بالای کشور بود، ذره‌بین گذاشتند یک نقطه ضعف پیدا کنند: «از مردم سوء استفاده کرده، دچار فحشا بوده، بی بندوباری کرده»، با همه ذره‌بین‌هایی که گذاشتند نتوانستند. فقط بعضی‌ها که می‌دانستیم چه جور عنصرهایی هستند، می‌گفتند: «آدم بی دینی بود!» همین دکتر مصدقی که سرتاپا پایش توحید بود و وصیت‌نامه‌اش به نماز، روزه و حج شاهد این بود، [گفتند] که این مرد بی‌دینه! عقیده به خدا پیغمبر و رسالت ندارد! نتوانستند نقطه ضعفی برای او پیدا کنند. این مهم‌ترین نکته است که نتوانستند نقطه ضعفی بیابند.

در حالی که باید ضعف‌ها را [اگر هم که وجود داشته باشند] از بین ببریم، منفی را از میان برداریم، مثبت‌ها را تقویت کنیم. شماها به جای فرزند من هستید، شما اشتباه بکنید من تذکر می‌دهم، من اشتباه کنم شما مرا از اشتباه درمی‌آورید. یکی از خصایص بزرگ استبداد همان تفرقه‌افکنی است. تضاد ایجاد کردن، فارس، عرب، ترک، سنی و شیعه ساختن کار استبداد است تا مردم به نظیر وحشت و بدبینی به هم نگاه کنند. ما همه جزو یک خانواده هستیم. باید با هم بسازیم و اختلاف‌مان در حد اختلافات یک خانواده باشد، بدانید که همه با هم برادریم. بدانید که باید با هم زندگی کنید.

دکتر مصدّق، با همکاری مرحوم مدرّس، این چهره را نشان داد و این راه را باز کرد که نه روس و نه انگلیس، بلکه ملّت باید سرنوشتش را به دست بگیرد و راهش را بیابد و پیش برود<sup>۱</sup>...

دکتر مصدّق، مانند یک پزشک ماهر، انگشت روی نقطه‌ی درد گذاشت و گفت ما باید در دنیای شرق و غرب بی طرف باشیم. تز عدم تعهّد را ابراز کرد؛ همان تزی که مرحوم ناصر، نهرو و سوکارنو دنبال کردند.<sup>۲</sup>

در اینجا مجال آن نیست که نظر طالقانی درباره‌ی نهضت ملی و اختلافات در آن تشریح شود. لاجرم بدین اشاره اکتفا می‌کنیم که آنچه درباره‌ی نهضت ملی در کتاب‌های سفارشی و منابع رسمی آمده، تحریف و تقطیع تاریخ است. اکنون به تناسب بحث، فقط به یک نکته اشاره می‌کنیم که چون مصدّق، شخصیتی ملی بود و کاشانی، شخصیتی روحانی، عده‌ای چنین وانمود می‌کنند که اختلاف میان آنان، اختلاف ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی بود و به دین بر می‌گردد. به عبارت دیگر، بعضی چنین می‌نمایانند که اختلاف میان این دو بر سر دین و مسائل دینی بود و ناشی از ملی‌گرایی مصدّق و دینداری کاشانی. حال آنکه این ادّعا که در کتاب‌های درسی هم آمده است و عین عبارتش را خواهیم آورد، به دلایل ذیل، مردود است:

---

<sup>۱</sup> طالقانی می‌گوید: «برچسب نهضت مشروطه، «بهایی‌گری» بود و در نهضت ملی، برچسب «کمونیسم». حزب توده در ایران بود، فعالیتی هم داشت، اما افکاری را چنین در بین مردم بزرگ کردن، توطئه استعمار بود، که نجات اسلام و مسأله خطر (ادامه در صفحه بعد) (ادامه از صفحه قبل) کمونیسم بدان گونه مطرح می‌شود که وقتی کودتای ۲۸ مرداد را راه می‌اندازند و این توطئه کاملاً به ثمر می‌رسد، مردم آن را به نام نجات اسلام و نجات مملکت تلقی می‌کنند، و مرجع تقلید زمان به شاه تلگراف می‌کند که: بیایید که تشیع و اسلام به شما احتیاج دارد. از سوار شدن هواپیما خودداری کنید، مبادا جانتان به خطر افتد!»

و نیز در جای دیگر:

«مگر همیشه ما را با این چماق نکوبیده‌اند؟ چماق خطر کمونیسم. ۲۸ مرداد هم ما را با این چماق کوبیدند. در همین مسجد هدایت، در همین جا تفسیرم را گفتم. من در ۲۸ مرداد در ده بودم. شنیدم که کودتا شده و دکتر مصدق سقوط کرده. به سرعت به تهران آمدم. وقتی آمدم در همین محراب و همین مسجد، همین حاج ابراهیم خودمان - که آن وقت مشهدی ابراهیم بود- از توی قفسه پاکت‌های زیاد، شاید چهل تا پنجاه تا، صد تا برای من آورد و دیدم همه‌اش ترها و شعارهای کمونیستی است؛ همین حرف‌های «خلق»، کارگر، دموکرات که: «اگر شما مخالفت کردید به دارتان می‌زنیم، خانه‌تان را آتش می‌زنیم، زن و بچه‌تان را از بین می‌بریم.» بعد فهمیدم، برای تمام مراجع دین، برای مرحوم آیت الله بروجردی، نامه‌های بسیاری نوشته‌اند. ما نمی‌گوییم مال آقایان کمونیست‌ها بوده است، ولی به این اسم. هم روحانیت و هم مردم را ترسانند؛ یعنی: «کمونیست ضد خدا، ضد دین، ضد نبوت، ضد وحی، می‌خواهد بیاید دین شما را از بین ببرد، این کشور می‌رود ضمیمه شود به کشورهای کمونیست». در این میان یک مشت اوباش را راه انداختند و مردم را کوبیدند و آن نهضت را در هم شکستند.»

(برگرفته از کتاب حکایت‌هایی از زندگی آیت الله طالقانی، شعبانعلی لامعی، انتشارات قلم) / این بخش از کتاب آقای اسفندیاری نقل نشده است.]

<sup>۲</sup> از آزادی تا شهادت، ص ۸۹ - ۹۰ و ۹۲، سخنرانی در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷.

اولاً مصدق نیز، به نظر بسیاری، فردی دیندار بود<sup>۱</sup> و حداقل اینکه، طرف مقابلش (کاشانی)، او را متهم به بی دینی نکرد. کاشانی با وجود آنکه از مصدق بسیار انتقاد می کرد و خواستار محاکمه اش هم بود، هرگز او را بی دین نخواند.

ثانیاً کاشانی نیز رجلی ملی گرا بود و نه تنها میان ملی گرایی و دینداری هیچ منافاتی نمی دید، بلکه ملی گرایی را لازمی دینداری می شمرد. مثلاً می گفت: «دین اسلام، وطن خواهی و میهن پرستی را نیز از واجبات کرده است.»<sup>۲</sup> وی تعبیراتی چون «میهن پرستی» و «وطن پرستی» را به کار می برد.<sup>۳</sup>

ثالثاً در کنار مصدق و در میان هواداران، او گروهی از رجال دینی بودند؛ چنانکه در کنار کاشانی و در میان هوادارانش، بعضی از رجال ملی بودند. بنابراین اختلاف میان ملی گرایی و دینداری نبود.

بیشتر بگویم که اغلب رجال دینی مبارز، خواه روحانی و خواه غیر روحانی، طرفدار مصدق بودند نه کاشانی. حتی اگر فقط روحانیت مبارز را مورد بررسی قرار دهیم، باز هم می توان گفت که اغلب روحانیان مبارز طرفدار مصدق بودند و از کاشانی کناره گرفتند. برای نمونه به هیئت/جامعه علمی علمیه تهران می توان اشاره کرد که متشکل از روحانیان مبارز تهران بود و پس از اختلاف میان کاشانی و مصدق، طرف مصدق را گرفت و در پی کاشانی، که عضو آن هیئت بود، نرفت.<sup>۴</sup>

رابعاً و مهم تر اینکه مشروح سخنان کاشانی درباره ی علل مخالفت با مصدق و موارد اختلاف می انشان موجود است و در آن ها هیچ اشاره ای به مسائل دینی نشده است. کاشانی بارها به صورت مستقل و مستدل، موارد

---

۱. ر.ک: مصدق هم ملی بود و هم مسلمان: ترجمه ی رساله ی دکترای شادروان دکتر محمد مصدق. آیت الله سید مرتضی پسندیده می گوید: «مرحوم دکتر مصدق مقید به اسلام و تشیع و مملکت بود و در وصیت ایشان، که یک نسخه نزد اینجانب است، علاقه مندی به اسلام کاملاً روشن و آشکار است....» مصدق و حاکمیت ملت، ص ۷۲۶، به نقل از افتخارات ملی، شماره ی ۵۴۶.

۲. مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانی ها و پیام های آیت الله کاشانی، ج ۳، ص ۴۴.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۳، ۶۹، ۳۵۴، ۴۰۷ و ج ۵، ص ۱۲۸ و ۲۳۰.

۴. بنگرید به «اعلامیه ی هیئت علمیه ی تهران در حمایت از دولت محمد مصدق» در کتاب ذیل: اسنادی از انجمن ها و مجامع مذهبی در دوره ی پهلوی، ص ۴۰۹ - ۴۰۱.

برای اینکه خواننده بداند چه کسانی طرفدار مصدق بودند، به نام های بعضی اشاره می کنیم: آیت الله سید رضا فیروزآبادی، آیت الله سید رضا موسوی زنجانی، آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی، آیت الله سید محمدعلی انگجی، آیت الله سید جعفرغروی، آیت الله سید باقر جلالی موسوی، آیت الله سید علی رضوی قمی، آیت الله مهدی حائری، آیت الله سید مرتضی شبستری، آیت الله حسین لنگرانی، آیت الله سید مرتضی پسندیده، آیت الله سید محیی الدین علوی طالقانی، آیت الله سید ابراهیم میلانی، حجت الاسلام سید صدرالدین بلاغی، حجت الاسلام سید ضیاءالدین حاج سید جوادی، استاد محمدتقی شریعتی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، دکتر علی شریعتمداری، احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس کاظم حسینی، حسن صدر، علی قلی بیانی و محمد نخشب.

اختلاف خود را با مصدق برشمرده و در آن‌ها حتی یک اشاره به مسائل دینی نکرده است. هر چه او گفته، به مسائل سیاسی بر می‌گردد و دقیقاً مانند اختلافات سیاسی در همه جای دنیاست.

مهم‌ترین علل اختلاف کاشانی با مصدق، به گفته‌ی خود کاشانی، به شرح ذیل است: ۱. لایحه‌ی اختیارات مصدق؛<sup>۱</sup> ۲. لایحه‌ی حکومت نظامی؛<sup>۲</sup> ۳. پرداخت غرامت به شرکت نفت؛<sup>۳</sup> ۴. تصمیم مصدق برای اخراج شاه از ایران؛<sup>۴</sup> ۵. رفراندوم برای انحلال مجلس.<sup>۵</sup>

اما یک موضوع را، که همواره کتمان می‌شود، نمی‌توان نادیده گرفت و آن اینکه هر چه مخالفت کاشانی با مصدق بیشتر می‌شد، جانبداری کاشانی از شاه نیز بیشتر می‌شد.<sup>۶</sup> کاشانی نتوانست از جایگاهی مستقل به مخالفت با مصدق بپردازد و ضمن مخالفت با او، با شاه و مخالفان نهضت ملی نیز مرزبندی کند. وی به رغم آنکه پیروزی نهضت ملی را می‌خواست و برای آن فداکاری کرده بود، سرانجام در جبهه‌ی کسانی قرار گرفت که از اساس، مخالف نهضت ملی بودند.

البته چندی از کودتا و عمر دولت زاهدی نگذشته بود که کاشانی دریافت اشتباه کرده و دولت زاهدی، دولتی ضد ملی و رویاروی نهضت ملی ایران است. وی از آن پس، از دولت زاهدی تبری جست، اما دیگر دیر شده و دولت ملی مصدق سقوط کرده بود.

حال آنچه را گفته شد، مقایسه کنید با این تحلیل رایج و کلیشه‌ای که در سال‌های اخیر ترجیح‌بند سخنان شده و در کتاب‌های رسمی و درسی آمده است:

ریشه اختلاف آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق بسیار عمیق بود و به تفاوت اصلی حرکت اسلامی و حرکت ملی‌گرایانه مربوط می‌شد. مصدق که به دلیل طرز فکر غرب‌گرایانه‌ی خود دین را از سیاست جدا می‌دانست، نمی‌توانست و نمی‌خواست به حاکمیت احکام و قوانین اسلامی تن در دهد و کاشانی، بر عکس، تنها وقتی می‌توانست به عنوان یک رهبر مذهبی

۱. ر.ک: مجموعه‌ای از مکتوبات سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، ج ۳، ص ۲۰۳-۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۴۴، ۳۲۸، ۳۷۵، ۴۱۵ و ج ۵، ص ۲۷۰-۲۷۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۹۸ و ج ۵، ص ۲۷۱.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۲۹-۲۳۰، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۹، ۴۱۵ و ج ۵، ص ۲۷۳.

۴. همان، ج ۳، ص ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۲۱-۳۲۲، ۳۳۰ و ج ۴، ص ۲۸.

۵. همان، ج ۳، ص ۳۸۴، ۴۰۹-۴۱۰، ۴۱۸-۴۱۹ و ج ۴، ص ۱۰۷.

۶. همان، ج ۳، ص ۳۲۱-۳۲۲ و ج ۴، ص ۱۰، ۲۸، ۳۳-۳۴، ۷۴ و ۹۲.

در سیاست دخالت کند که بتواند از آن طریق قوانین اسلامی را در کشور برقرار و حاکم سازد.<sup>۱</sup>

آنچه در پیش گفتیم، در نقض این ادّعی بی‌پایه و رایج، کافی است. اکنون به چند نقد دیگر اشاره می‌کنیم: اولاً گویندگان این سخن باید روشن کنند که مصدّق در کجا گفته است که به «حاکمیت احکام و قوانین اسلامی» تن نمی‌دهد.

ثانیاً کاشانی که بارها و بارها ریز موضوعات مورد اختلافش را با مصدّق شمارش و شرح کرده، در هیچ جا نگفته است که این اختلافات درباره‌ی «احکام و قوانین اسلامی» بود.

ثالثاً در اوج اختلافات این دو، کسانی در گرداگرد کاشانی و رویاروی مصدّق بودند که هیچ ادّعی درباره‌ی اسلام نداشتند؛ از جمله: مظفّر بقایی، حسین مکی و شمس قنات‌آبادی. آیا این‌ها خواهان «حاکمیت احکام و قوانین اسلامی» بودند و مصدّق نه؟

رابعاً حاکمیت اسلام چه نسبتی دارد با صحّه گذاشتن بر کودتا و تأیید سرلشکر زاهدی و حمایت از شاه؟ آیا با این‌ها احکام اسلامی برقرار و جاری می‌شد؟

خامساً کاشانی، به حق و از سر بصیرت، خلع ید از انگلستان را از بزرگ‌ترین احکام و اهداف اسلام می‌دانست و همواره بر این موضوع اصرار می‌ورزید.

این همه گفتیم و این نکته را هم بیفزاییم که در بررسی کارنامه‌ی هر کس باید همه‌ی صفحات آن را خواند و فقط به صفحات سفید یا سیاه آن چشم ندوخت کارنامه‌ی کاشانی را هم باید بدین‌سان مطالعه کرد. وی در برهه‌ای از تاریخ لغزید، اما صفحات دیگر زندگی‌اش نشان می‌دهد که علیه استعمار انگلیس در عراق و ایران جنگید و منشأ اصلاحات و حسنات و خدمات چشمگیری شد. او فقیه آگاه و مبارز و فداکار و صادقی بود که نقد عمر را در دفاع از مردم و مبارزه با دشمنان دین و سرزمین آن‌ها صرف کرد. بخشی از جنبش ملی و ضدّ استعماری در ایران، از آن اوست و همو پیشگام آن به شمار می‌رود. وی از روحانیت عصر خویش، که غالباً غیر سیاسی و قاعد بود، بسی جلوتر بود و سراپا آماده‌ی جانفشانی. از ملی‌های مبارز و ضدّ استعمار نیز حتّی یک گام عقب نبود و ضربات سهمگینی بر پیکر استعمار وارد ساخته بود.

<sup>۱</sup>. تاریخ معاصر ایران، سال سوم دبیرستان، ص ۱۷۹.

از اصل سخن دور شدیم و اکنون به آن برگردیم. واقع اینکه آنچه بر قلم رفت، نه به قصد دفاع از مصدق بود و نه تخطئه‌ی کاشانی، بلکه به انگیزه‌ی دفاع از طالقانی بود و مستدل کردن موضع درست او در حمایت از مصدق. طالقانی در دوره‌ی دولت مصدق دو بار به عضویت هیئت منصفه‌ی مطبوعات درآمد: بار اول پس از لایحه‌ی قانون مطبوعات ۱۱ آذر ۱۳۳۱ بود و برخی دیگر از اعضای آن عبارت بودند از: جلال‌الدین همایی، هادی حائری و محمدرضا جلالی نایینی.<sup>۱</sup> بار دوم پس از لایحه‌ی قانون مطبوعات ۱۵ بهمن ۱۳۳۱ بود و با عده‌ای دیگر؛ از جمله: سید صدرالدین بلاغی، مهندس بازرگان و دکتر عبدالله ریاضی.<sup>۲</sup> البته به علت مخالفت برخی با این دو لایحه، هیئت منصفه تشکیل نشد.

در پی شکست نهضت ملی ایران، طالقانی برای روشن ساختن افکار مراجع دینی و روحانیان از ماهیت کودتا و جنایت‌های رژیم، همراه بازرگان و سحابی، به شهرهای مختلف کشور سفر کردند.<sup>۳</sup> همچنین وی از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ با نهضت مقاومت ملی ایران همکاری کرد تا پرچم مبارزه بر زمین نیفتد. یکی از مهم‌ترین اقدامات نهضت مقاومت ملی، اعتراض به کنسرسیوم نفت بود که به موجب آن، دستاوردهای ملی شدن صنعت نفت پایمال می‌شد. این اعتراض در قالب اطلاعیه‌ای سامان داده شد و به امضای ده‌ها تن از رجال ملی و دینی رسید.

از دیگر اقدامات نهضت مقاومت ملی، افشاگری درباره‌ی انتخابات دوره‌ی هجدهم مجلس شورای ملی بود که طالقانی نیز در آن نقش داشت. این انتخابات در اسفند ۱۳۳۲ برگزار شد و نهضت مقاومت ملی با شعار «یا رسوا می‌کنیم یا پیروز می‌شویم»، وارد مبارزه‌ی انتخاباتی شد و عده‌ای را نامزد نمایندگی برای مجلس کرد. نهضت مقاومت ملی در این انتخابات پیروز نشد، اما رسوا و افشا کرد و با انتشار اعلامیه‌های متعددی روشن کرد که آنچه انجام شد، انتخابات فرمایشی - نمایشی بود و، در واقع، انتصابات بود و با زور چاقو و چوب و چماق.

نهضت مقاومت ملی، به پیشنهاد بازرگان، این چنین برنامه‌ریزی کرده بود که مردم در روز رأی‌گیری، با روحانی هر منطقه به صورت گروهی، به طرف مرکز رأی‌گیری هر منطقه حرکت کنند و شرکت در انتخابات را به نمایشی سیاسی علیه رژیم تبدیل سازند.

۱. ر.ک: اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق، ص ۴۱۷.

۲. همان، ص ۴۲۴.

۳. ر.ک: مناره‌ای در کویر، ج ۱، ص ۲۳ - ۲۴، مقدمه‌ی محمد بسته نگار.

طالقانی از معدود روحانیانی بود که در این برنامه شرکت کرد و از خانه‌ی خود، در خیابان امیریه، با گروهی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان، از جمله ابراهیم یزدی، به سوی مسجد فخریه، مرکز رأی‌گیری آن منطقه، حرکت کرد. طالقانی و مردم در صف رأی‌گیری ایستاده بودند که شعبان جعفری، معروف به شعبان بی‌مخ، چماق‌دار نامدار رژیم شاه، با یارانش، به آن‌ها حمله کردند و آرای مردم را می‌دیدند و هر که را به نامزدهای نهضت مقاومت ملی رأی داده بود، می‌زدند. یزدی و دوستانش، سپر شدند و طالقانی را به گوشه‌ای امن بردند و او از گزند مصون ماند. اما شعبان بی‌مخ، با نیش چاقو، بر پیشانی یکی از رأی‌دهندگان، که به نامزدهای نهضت مقاومت ملی رأی داده بود، کلمه‌ی «خائن» را حک کرد. انتشار عکس و خبر این جریان در مطبوعات خارجی موجب رسوایی رژیم شاه شد.<sup>۱</sup>

در همین انتخابات بود که محمد نخشب، از فعالان نهضت مقاومت ملی، نامزد نمایندگی از شهر قزوین شد. طالقانی به قزوین رفت و مردم برای شنیدن سخنان او در مسجد جامع شهر جمع شدند. پلیس جلوگیری کرد و میان مردم و پلیس درگیری شد و عده‌ای دستگیر و سپس، از بیم مردم خشمگین، آزاد شدند.<sup>۲</sup>

نهضت مقاومت ملی در خرداد ۱۳۳۳، پس از آنکه اعلام شد که دادگاه نظامی حکم به محکومیت دکتر مصدق داده است، پرسشی با ملت در میان گذاشت که متن آن به شرح ذیل است: «دادگاه نظامی، جناب آقای دکتر مصدق را به سه سال زندان محکوم نموده است. به عقیده‌ی شما رأی دادگاه صحیح بوده است یا خیر؟ و آیا شما جناب آقای دکتر مصدق را خادم به وطن می‌دانید یا خیر؟»<sup>۳</sup> طالقانی در پاسخ به این پرسش، چنین نوشت: «رأی دادگاه غیر مشروع [است] و دکتر مصدق مهم‌ترین وظیفه‌ی دینی و ملی را انجام داده.»<sup>۴</sup>

در سال ۱۳۳۹ نهضت مقاومت ملی تعطیل شد و، به عبارت دیگر، جای خود را به جبهه‌ی ملی دوم داد. بدین ترتیب که رهبران نهضت مقاومت ملی با یاران مصدق و اعضای جبهه‌ی ملی اول جلساتی تشکیل دادند و درباره‌ی تشکیل یک سازمان سیاسی و در برگیرنده‌ی همه‌ی نیروهای ملی به وحدت نظر رسیدند. حاصل اینکه

۱. ر.ک: طالقانی در آئینه‌ی گفتار و کردار، ص ۱۰.

۲. ر.ک: فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی محمد نخشب به روایت اسناد، ص ۷۴ - ۷۵، به نقل از محمود نکوروح، «سوسیالیست‌هایی که خدابرست بودند»، اخبار اقتصاد (چهارشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۷۸)، ص ۷.

۳. حدیث مقاومت: اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، ج ۱، ص ۱۶۵.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۶۶.



جبهه‌ی ملی دوم تأسیس شد و طالقانی عضو مؤسس آن گردید و در اولین کنگره (سال ۱۳۴۱)، به عضویت شورای عالی (مرکزی) آن انتخاب شد.<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۳۹ سید ضیاءالدین حاج سیدجوادی، از روحانیان مبارز و از اعضای شورای عالی جبهه‌ی ملی دوم، نامزد نمایندگی مردم قزوین در مجلس شورای ملی شد. اما اغلب روحانیان قزوین، نه از وی، بلکه از رقیبش، که شایسته نبود، حمایت می‌کردند. این امر بر طالقانی گران آمد و به قزوین رفت و ضمن حمایت از حاج سید جوادی، خطاب به روحانیان سخنی گفت که همواره باید برای انتخاب نمایندگان مردم مطمئن نظر باشد:

اگر از قراء پشت کوه و دورافتاده‌ای یک نفر برای نصب قیم صغیری به شما مراجعه کند، هزار احتیاط و لیت و لعل برای نصب و صلاحیت آن قیم می‌کنید. شما، به درستی، در سپردن حقوق و نوامیس آن صغیرهای متوفی به قیمی هزار تردید به خرج می‌دهید، اما آیا شئون جامعه و نماینده‌ی مجلس کم‌اهمیت‌تر از قیم یک خانواده است؟<sup>۲</sup>

در تیرماه ۱۳۴۰، پس از سال‌ها خفقان، مجلس بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نخستین بار برپا شد و طالقانی در برپایی آن نقش داشت. رژیم شاه می‌کوشید با تبلیغات دروغ، برپایی این مجلس را به عوامل خارجی نسبت دهد که حضور طالقانی این ترفند را نقش بر آب کرد. جمعیت بسیاری در قبرستان ابن بابویه حضور یافتند و پلیس به وحشت افتاد. سرانجام مأموران به مردم حمله و جوانان را دستگیر و سوار بر کامیونی کردند و به زندان بردند. طالقانی حذر نکرد و به مأموران گفت: من این جوانان را به اینجا آورده‌ام، اول مرا دستگیر کنید!

پلیس می‌خواست از برخورد با طالقانی بپرهیزد، اما طالقانی نمی‌خواست از برخورد با پلیس بپرهیزد. خود، سوار بر کامیون شد و نپذیرفت جوانان را تنها بگذارد. بدین ترتیب طالقانی با پای خود به زندان رفت. وی در زندان نیز راضی نشد به تنهایی آزاد شود و چون با اصرار مأموران مواجه شد، روی زمین دراز کشید و گفت فقط به این شکل که دست و پای مرا بگیرید و از زندان خارج کنید، بیرون می‌روم. سرانجام با اصرار و التماس و با این ترفند که رئیس شهربانی برای ملاقات منتظر شماست، او را از زندان بیرون کردند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. ر.ک: صورت جلسات کنگره‌ی جبهه‌ی ملی ایران، ص ۴۷۲ و ۵۳۹.

<sup>۲</sup>. طالقانی و تاریخ، ص ۱۷۹.

<sup>۳</sup>. ر.ک: طالقانی در آینه گفتار و کردار، ص ۱۵.

طالقانی در سال ۱۳۴۱ نیز در تدارک مجلس ترحیمی برای شهدای ۳۰ تیر در مسجد هدایت بود که با مخالفت دولت مواجه شد و او شرح این ماجرا را در مسجد اعلام کرد. در اسناد ساواک آمده است که طالقانی در تاریخ ۴/۱/۲۸ به مردم گفت:

«سال گذشته ما برای فاتحه‌ی قبور شهدای سی‌ام تیر به ابن بابویه رفتیم. همه‌ی ما را گرفته و در کامیون ریختند و بردند. و امسال گفتیم بهتر است که در مسجد، مجلس فاتحه‌ای برپا کنیم و قرآنی خوانده شود. فوری آقای علم، که هنوز نفس تازه نکرده، دستور داد که سه روز مسجد بایستی بسته باشد. خداوند نفسش را بگیرد. این‌ها هستند که به حریم ما خیانت می‌کنند. ما که از این حرف‌ها عقب نمی‌کشیم.»<sup>۱</sup>

پس از درگذشت مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵، طالقانی و عده‌ای دیگر در زندان شماره‌ی سه و چهار قصر، مجلس ترحیمی برگزار کردند و مبارزه‌ی او را علیه استعمار و استبداد گرامی داشتند.<sup>۲</sup>

طالقانی در ۲۹ اسفند ۱۳۴۶، یک چند پس از آزادی از زندان، علی‌رغم خفقان حاکم بر جامعه و با علم به دشمنی شدید شاه با مصدق، به آرامگاه وی در روستای احمد آباد رفت. کتاب پرتوی از قرآن را آنجا گذاشت و در صفحه‌ی نخست آن نوشت: «اهداء ثواب تلاوت و تفکر در آیات این جلد از تفسیر به روح پاک و شکست‌ناپذیر مفخر شرق و اسلام و موجب سربلندی ایرانیان شرافتمند، مرحوم جناب دکتر محمد مصدق - رحمة الله و برکاته علیه.»<sup>۳</sup>

طالقانی در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷، چندی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بار دیگر به آرامگاه مصدق رفت. اما این بار تنها نبود، بلکه یک میلیون نفر همراه او بودند تا سخنانش را بشنوند. آنچه در این مراسم جلب توجه می‌کرد، دو چیز بود: ۱. عدم حضور روحانیان برجسته، و در عوض، حضور اعضای مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق و جبهه‌ی ملی و جبهه‌ی دموکراتیک ملی؛ ۲. سخنان تنبّه‌برانگیز و هشدارآمیز طالقانی که رخدادهای پس از انقلاب، آینده‌بینی او را به اثبات رساند.

طالقانی در این سخنرانی ضمن تجلیل از مصدق و تحلیل راه او، از نقش دین در نهضت‌های انقلابی و نیز از شکست ملی به سبب اختلافات داخلی سخن گفت و این‌ها را موجب درس‌آموزی شمرد. وی در ادامه، خطر تفرقه و تعصب و موضع‌گیری علیه یکدیگر را گوشزد کرد و حمله به ارکان حکومت و دولت و شعار متلاشی

۱. بازوی توانای اسلام، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. رک: مصدق و حاکمیت ملت، ص ۲۶۳.

۳. همان، ص ۲۶۳.

کردن ارتش را نادرست خواند. بخشی از این سخنان، تعریض به همان سازمان‌هایی بود که در آنجا حضور داشتند، و بخشی دیگر از آن، شرح آفاتی بود که در آینده دامنگیرشان شد.

با فرارسیدن تیرماه ۱۳۵۸، طالقانی، بار دیگر، قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را به یاد آورد و اعلامیه‌ای صادر کرد. او سپس، خود، در میدان بهارستان حاضر شد و طی سخنانی از نقش وحدت در پیروزی قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و نقش تفرقه در شکست نهضت ملی سخن گفت و همگان را به وحدت فراخواند.